

تأثیر حزب توده در ادبیات داستانی ایران (۱۳۳۲-۱۳۵۷)

محمد رضا جوادی یگانه^{۱*} و بشیر تفنگ‌سازی^۲

چکیده

با بررسی ادبیات داستانی ایران، از دهه سوم سده حاضر تا انقلاب اسلامی، متوجه نقاط اشتراکی، آشکار یا در لفافه معناه میان آثار نویسندگان گوناگون می‌شویم. در آثار این نویسندگان، از چپ‌های تندرو با ریشه‌های روستایی و شهرستانی تا لیبرال‌های اشراف‌زاده تهران و دیگر شهرهای بزرگ، و از ملی‌گراهای دو آتشه ضد عرب تا هویت‌گراهای دینی، نوعی دلسوزی و در عین حال تقدس قایل شدن برای توده‌ها و در کنار آن تحقیر و بی‌زاری نزدیک به کینه از طبقات بالاتر را شاهدیم. با کمی فاصله گرفتن از ادبیات و نزدیک شدن به تاریخ اجتماعی آن روزگار، به شاهدهی دیگر بر این مدعا برمی‌خوریم که می‌تواند توجیه‌کننده این شباهت نیز باشد. به گواهی تاریخ، حزب توده، جریان اصلی مارکسیسم در ایران، در همان سال‌ها در اوج تفوق بوده است. طی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۲۸، که این حزب فعالیت آزادانه داشت، اعضای آن به ۳۰۰ هزار نفر می‌رسد که برای جمعیت نه چندان بسیار آن دوران شگفت‌انگیز است. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ترور بحث‌انگیز شاه، که منجر به منع فعالیت آشکار حزب شد، و نیز دست‌کم تا سال ۱۳۴۲، که می‌تواند آغاز گرایش به ایدئولوژی اسلامی دانسته شود، حزب توده و به‌طور کلی ایدئولوژی کمونیستی-سوسیالیستی نیروی مسلط در فضای سیاسی روشنفکری به‌شمار می‌رفته و حتی پس از پاگیری جنبش اسلامی، تا انقلاب اسلامی، ادامه تأثیر سوسیالیسم را در این فضا شاهدیم. در نهایت، با نیم‌نگاهی به تاریخ زندگی ادیبان آن دوران نیز این تأثیر تأیید می‌شود. تقریباً همه نویسندگان و شعرای آن دوران، دست‌کم برای دوره‌ای، از اعضا (یا هواداران) حزب توده بوده‌اند. مقاله پیش رو سر آن دارد تا به تأثیر حزب توده تا سال ۱۳۴۲ و، پس از آن، ادامه این تأثیر در قالب باورهای سوسیالیستی در ادبیات ایران تا انقلاب اسلامی بپردازد.

کلیدواژگان: ادبیات، حزب توده، سوسیالیسم، هژمونی غالب.

پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۱۰

دریافت: ۱۳۹۰/۳/۲۴

بیان مسئله

ادبیات از نمودهای مهم اجتماعی هر جامعه است که، به علت عینیت یافته بودنش، اهمیت و ارزش بالایی در بررسی احوالات اجتماعی یک کشور دارد، به‌ویژه در دورانی که پژوهشگر خود شاهد آن نبوده است. پژوهش حاضر نیز بر آن است تا در برخورد با مسئله‌ای اجتماعی، در ربع قرن آخر حکومت پهلوی، از این پدیده اجتماعی یاری جوید. در بررسی تاریخ ادبیات معاصر ایران، می‌توان متوجه وجود روابطی بین فعالان عرصه ادبی آن دوران و حزب توده به‌طور اخص و جریان مارکسیستی به‌طور اعم شد. از جلال آل‌احمد گرفته تا دولت‌آبادی و از به‌آذین تا کسانی مانند احمد محمود یا علی‌اشرف درویشیان، همگی دوره‌ای رسماً عضو حزب بوده‌اند و یا از طرفداران آن به‌شمار می‌رفته‌اند. این نکته در کنار وجود برخی درونمایه‌های شدیداً چپ‌نمایانه، این سؤال را به ذهن می‌آورد که آیا ادبیات ایران، در این دوران، تحت تأثیر این حزب و در نتیجه مارکسیسم روسی بوده است؟ این پژوهش تلاش می‌کند تا با پدید آوردن نوعی تیپ نظری برای معرفی شاخصه‌های اصلی مارکسیسم روسی و انتخاب چند نمونه از مهم‌ترین آثار آن دوره، به بررسی ادعای تأثیر مارکسیسم روسی در قالب حزب توده بر ادبیات ایران در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد (که ضدیت با غرب، روشنفکران آن دوره را به دامن بلوک شرق انداخته بود) بپردازد. این نوع تحلیل، که به بررسی برخی عناصر محتوایی متن و ارتباط آن با محتوای زندگی اجتماعی می‌پردازد، جزئی‌نگر است و لئو لوونتال، از اعضای مکتب فرانکفورت، پرچمدار آن در عرصه‌ی تحلیل ادبیات بوده است [۳۲]. این نوع تحلیل، که به رابطه ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ادبی می‌پردازد [۳۰، ص ۳۱۹-۳۲۲] بیشتر به بررسی تأثیر جامعه در ادبیات توجه دارد و پیش از این نمونه‌ای از آن در بررسی رابطه شعر دوران مشروطه با کشف حجاب به‌کار رفته است [۱۱].

چارچوب نظری

نظریه جامعه‌شناسی به‌کار رفته در این پژوهش برای بررسی متن‌های داستانی دوره مورد نظر، بیش از هر چیز مروهون نظریه انتقادی است. این دیدگاه، که می‌توان ادعا کرد بیش از هر چیز بر پایه نظریه‌های مارکسیستی بنا شده است، با اتخاذ دیدگاهی دیالکتیکی، بر آن است تا به نوعی رابطه دو سویه جامعه و ادبیات را بررسی کند. از همین رو، «در سنت انتقادی، جامعه‌شناس از طریق تحلیل متون ادبی در صدد یافتن نشانه‌ها و فرامودهای آگاهی جمعی هر مکان-زمان و شناخت تحولات آن در ارتباط با تحولات اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی است» [۳۲، ص ۸]. چنانچه بخواهیم به زبانی جامعه‌شناختی‌تر سخن بگوییم، می‌توان گفت از دیدگاه صاحب‌نظران این مکتب «تبیین تاریخی ادبیات باید ترجمان میزان تجلی ساختارهای اجتماعی خاص در یکایک آثار ادبی و تأثیر این آثار در جامعه باشد» [۳۲، ص ۶۰].

اما در این مقاله، نویسندگان از میان اندیشمندان مکتب انتقادی، نظریه جامعه‌شناسی ادبیات لئو لوونتال را برگزیده‌اند. لوونتال، در تلاش برای نظم‌دهی به این شاخه کمتر دیده‌شده جامعه‌شناسی، می‌کوشد قلمروی پژوهشی آن

را به چهار حوزه‌ی اساسی بخش کند که عبارت‌اند از: «محتوای کارکردی: ادبیات عامه‌پسند چه کارکردی دارد؟ تسکین دهنده یا آموزشی؟! ایستار نویسندگان: می‌توان دیدگاه نویسندگان را از خلال نگاه او در آثارش و شخصیت‌های آفریده‌ی او تا حد زیادی درک کرد؛ میراث فرهنگی: ویژگی‌های اجتماع چه‌طور در اثر توصیف می‌شوند؟! نقش محیط اجتماع: تأثیر مجموعه‌های اجتماعی گوناگون، نظارت اجتماعی، و پیشرفت‌های فنی» [۳۲، ص ۸۶-۹۵].

با در نظر داشتن این تقسیم‌بندی لوونتال، باید گفت این مقاله در راستای انجام دومین وظیفه‌ای که او برای جامعه‌شناسی ادبیات متصور شده، یعنی بررسی دیدگاه نویسندگان، به رشته‌ی تحریر درآمده است، هر چند فرض بنیادی مقاله این است که این دیدگاه‌ها ناشی از تسلط چشم‌گیر ایده‌های چپ‌گرایانه به واسطه‌ی حزب توده در ایران آن دوران به ذهن نویسندگان نیز رسوخ کرده‌اند. در این مورد نیز می‌توان در نظریات لوونتال تأییدی برای این رویکرد به جامعه‌شناسی ادبیات یافت، از نظر او «جامعه‌شناس ادبیات وظیفه دارد که بین تجربه‌های شخصیت‌های خیالی و فضای خاص تاریخی که منشأ آن تجربه‌هاست پیوند زند و تأویل ادبی را به بخشی از جامعه‌شناسی شناخت بدل کند» [۳۲، ص ۷۶].

همان‌طور که در بیان مسئله نیز مطرح شد، فرض اساسی این پژوهش این است که ادبیات ایران در دوره‌ی مورد بررسی، به میزان بسیار، تحت تأثیر اندیشه‌ی مارکسیستی بوده است، فرض دیگر این پژوهش آن است که جریان مارکسیستی مسلط بر ادبیات آن دوران اندیشه‌ی مارکسیسم روسی، مارکسیسم-لنینیسم، است که از طریق حزب توده، که خود تسلطی فراتر از حد تصور در ایران آن روز داشت، بر ادبیات آن دوران استیلا یافته بوده است.

روش تحقیق

روش تحقیق این مقاله روش اسنادی است و تلاش دارد با کنکاش در آثار ادبی دوره‌ی پس از کودتا تأثیرپذیری آن از حزب توده را نشان دهد. البته می‌توان احتمال تقلید ادبی را نیز داد. یعنی چون ادبیات مارکسیستی ادبیات غالب آن دوران بوده، شاید ادیبان، بدون داشتن تعلقات ایدئولوژیک، آن را دنبال می‌کرده‌اند. اما چون نویسندگان بررسی شده در این مقاله هم خود در جریانات سیاسی حاضر بوده‌اند، عضو حزب توده بوده‌اند، و به زندان رفته‌اند، و هم از برجسته‌ترین نویسندگان آن دوره بوده‌اند، احتمال تقلید در آن‌ها کمتر است تا تأثیرپذیری. همچنین در این مقاله، تحلیل و طبقه‌بندی یافته‌ها بر اساس جمع‌آوری متن و تلاش برای استخراج مقولات به‌دست آمده از بررسی نظری (توده و مارکسیسم) و طبقه‌بندی آنهاست.

مارکسیسم-لنینیسم روسی و تأثیرپذیری حزب توده از آن

بر خلاف نظر مارکس، که انقلاب پرولتاریایی را در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی انتظار می‌کشید، انقلابی که قرار بود نقطه‌ی پایان تاریخ باشد در شرقی‌ترین و عقب افتاده‌ترین قدرت اروپایی آن زمان رخ داد و عجیب‌تر آنکه کاهنان متعصب

مذهب مارکس با وجود این مثال نقض بارز هم دست از کیش خود بر نداشتند و، بر عکس، دست به اصلاحاتی موضعی در آن زدند تا به نوعی توجیه‌گر این رویداد نامنتظر باشند. در میان جریان‌های گوناگون مارکسیسم روسی، جریانی که در سال‌های تفوق حزب توده در ایران قدرت سیاسی را در شوروی در دست داشت قرائتی خاص از مارکسیسم بود که لنینیسیم نامیده می‌شد و حتی فراتر از آن، قرائتی خاص از لنینیسیم که بعدها در مقابل خوانش‌های کسانی چون تروتسکی از لنین قد علم کرد و به استالینیسیم مشهور شد.

برای معرفی اجمالی این جریان متناسب با این مقاله، که بیشتر در پی بررسی جامعه‌شناختی دوره‌ای از ادبیات فارسی است، ویژگی‌های به ظاهر شاخص‌تر آن را برمی‌شمیریم [۷، ۲۸].

اولین ویژگی همان اصلاح موضعی معروفی است که لزوماً باید پدید می‌آمد تا انقلاب بلشویکی روسیه را مطابق با قوانین مارکسیسم مشروعیت بخشد. بنابراین باید بنیانی نظری پدید می‌آمد تا هم جلوگیری از انقلاب بلشویکی روسیه از سیر حرکت تاریخی را توجیه کند و هم دهقانان را در کنار پرولتاریا به مقام سربازان انقلاب اعتلا دهد و این همان دیدگاهی بود که لنین پس از ناکامی‌های سیاسی به آن رو آورد و بعدها از اصول ایدئولوژی حکومتی شوروی شد. «لنین ... ترکیب ابهام‌آمیزی از اندیشه‌ی انقلاب بورژوایی و انقلاب پرولتاریایی در روسیه عرضه کرد. به نظر او، در این مرحله، از یک سو سرنگونی تزاریسم موجب پیروزی قدرت بورژوایی و دموکراسی و گسترش سرمایه‌داری می‌گردید و از سوی دیگر تأکید می‌کرد که این انقلاب دموکراتیک را توده‌های کارگری و دهقانی باید بر ضد دولت تزار و مقاومت بورژوازی لیبرال پیش ببرند. نتیجه‌ی چنین انقلابی می‌بایست پیدایش دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی پرولتاریا و دهقانان باشد.» [۷، ص ۸۹].

ویژگی دوم را می‌توان از نقاط اشتراک همه نظام‌های تمامیت‌گرا دانست. نظامی که فقط خود را صاحب ایدئولوژی برحق و نجات‌بخش نوع بشر می‌داند، بی شک هر باور دیگری را، هر چه قدر هم نزدیک، دشمن می‌انگارد و در نهایت کارش به آن‌جا می‌رسد که هیچ انتقادی را نمی‌پذیرد. «انحلال تشکیلات و نشریات غیر بلشویکی، اخراج صدها نفر از روشنفکران طراز اول از کشور (در آن روزگار هنوز این شیوه‌های ملایم رواج داشت)، تصفیه همه نهادهای فرهنگی مملکت، ایجاد فضای وحشت در همه عرصه‌های زندگی، همگی به این نتیجه طبیعی اما ناخواسته انجامید که تنازعات اجتماعی از آن پس در درون خود حزب بلشویک بازتاب پیدا می‌کرد.» [۲۸، ص ۵۴۰].

ویژگی آخر نیز قدرت مطلقه هسته مرکزی حزب است که، در لوای قدرتی حزبی و دموکراتیک، قدرتی نامحدود برای کمیته مرکزی قابل می‌شود و بنیان دیکتاتوری را هرچه بیشتر محکم می‌کند. «قوانینی در منع دسته‌بندی درون حزبی تصویب شد که در عین حال به کمیته مرکزی اختیار می‌داد که، در صورت ضرورت، برخی اعضای آن کمیته را به‌رغم آنکه برگزیده کنگره‌های حزب بودند اخراج کند.» [۲۸، ص ۵۴۲].

پس با اغماض بسیار می‌توان ویژگی‌های اساسی مارکسیسم لنینیسیم و یا شاید بهتر باشد بگوییم حزب کمونیست مسلط بر شوروی را به این صورت خلاصه کرد: اصلاحات موضعی در اندیشه مارکس در راستای

سازگار کردن آن با اندیشه ضرورت انقلاب کمونیستی در کشورهای پیشاسرمایه‌داری؛ دشمن‌انگاری؛ تمرکزگرایی (سانترالیسم) حزبی.

ویژگی‌های حزب توده در ایران

در جست‌وجوی ریشه‌های اندیشه سوسیالیستی در ایران، مانند بیشتر اندیشه‌های سیاسی جدید، به نزدیکی دوران مشروطه و یا حتی پیش از آن و اندیشه‌های کسانی مانند میرزا ملکم خان می‌رسیم، هر چند می‌توان رگه‌های اندیشه‌های سوسیالیستی را در اندیشه‌های بابیه نیز مشاهده کرد [۲۶]. و همچنین در جست‌وجوی ریشه‌های سوسیالیسم حتی به برخی احزاب رسمی مانند اجتماع‌یون عامیون، حزب سوسیال دموکراسی انقلابی ایران، حزب کمونیست ایران و فرقه جمهوری انقلابی ایران نیز می‌رسیم، اما مروج اصلی جریان کمونیستی در ایران «حزب توده» است [۱، ۲، ۱۰، ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۳۵].

حزب توده، به گواهی تاریخ، سازمان‌مندترین و، در دوران اوجش، گسترده‌ترین سازمان سیاسی مارکسیستی ایران بوده است [۲۷]. بر همین اساس نیز می‌توانیم حزب توده را میراث‌دار اصلی مارکسیسم در ایران بدانیم. از میان ویژگی‌های حزب، دو ویژگی بیشتر به چشم می‌آیند. اولین این ویژگی‌ها ساختار قدرت حزب است، حزب توده به صورت سانترالیسم دموکراتیک اداره می‌شد. «در کتاب اصول تشکیلاتی حزب آمده است که مفهوم سانترالیسم دموکراتیک به همه اعضای حزب حقوق و وظایفی واگذار می‌کند، هر عضو حق دارد در مسائل آزادانه بحث کند، مقامات حزبی را برگزیند و در تهیه و تدوین سیاست‌های حزب همکاری کند. همچنین هر عضو وظیفه دارد که از مقامات منتخب پیروی نماید و سیاست‌های حزبی را نیز، حتی اگر علیه آن مقام و یا سیاست مورد بحث رأی داده باشد، اجرا کند. بدین ترتیب اجرای تصمیمات به صورت متمرکز، ولی طرح و بررسی آن‌ها به صورت دموکراتیک خواهد بود.» [۲، ص ۳۵۲، تأکید از ماست].

در ورای این ظاهر دموکراتیک، همان انضباط آهنین و توتالیتریسم انعطاف‌ناپذیری خوابیده است که بر شوروی حاکم بود و نمونه‌ای از آن را در واکنش تند حزب توده به ناصر وثوقی می‌بینیم که به اعتراض و در نهایت استعفا و روگردانی جلال آل‌احمد از حزب توده انجامید که در آن زمان عضو کمیته مرکزی بود: «یک روز محمدعلی (خنجی) آمد توی کمیته مرکزی و در غیاب (ناصر) وثوقی شروع کرد به پرت‌وپلا گفتن و بریا^۱ بازی در آوردن، یعنی یادداشت‌های روزانه خودش را به عنوان مدارک جرم حتمی او، ورق به ورق خواندن. کله من باور کن سوت کشید و یک‌مرتبه متوجه شدم که دیگران ساکت‌اند.» [۵، نامه جلال به اصغر شیرازی].

نقطه اشتراک دیگری که به گمان ما اساسی‌ترین موضوع به‌شمار می‌رود، برخاسته از اوضاع به نسبت مشابه ایران آن سال‌ها با شوروی است. در هر دو کشور، هنوز طبقه کارگر صنعتی، یا همان پرولتاریا، مشخصاً در اقلیت قرار داشت

۱. رئیس کمیته (وزیر) امنیت دولتی شوروی در زمان استالین

و در نتیجه مارکسیست‌های مؤمن به انقلاب پرولتاریایی، درست مانند مارکسیست‌های روسیه، چاره‌ای نداشتند جز آنکه منتظر تبدیل بخش اعظم نیروی کار به پرولتاریا شوند و یا اینکه به نحوی نظریه مارکس را تغییر دهند و جامعه‌های اساساً دهقانی را دارای ظرفیت انقلابی جلوه دهند و به نوعی بکوشند تا مطابق نظریه‌اشان چرخ تاریخ را جلو برند. اعضای حزب توده نیز، در پی کمونیسم روسی و مشخصاً لنینیسم، همین خط مشی را در پیش گرفتند. هر چند حزب توده در جذب طبقه دهقان به علل متعدد، از جمله نفوذ تاریخی مذهب و شاه و ارباب در میان آن‌ها، شکست خورد، واقع‌بینانه در پی آن بود تا به جذب آنان بپردازد.

آخرین ویژگی مهم را می‌توان رویارویی با مذهب دانست، دست‌کم مذهبی که توجیه‌گر استثمار افشار محروم به‌دست سرمایه‌داران است. در اندیشه مارکسیستی، نظام اندیشه‌ها، به‌طور کلی، ربنای نظام اقتصادی است [۳، ص ۱۷۱] بنابراین دین، که بخشی از نظام اندیشه‌هاست، نیز تحت تأثیر طبقه مسلط بر جهان مادی قرار می‌گیرد. این همان دینی است که از نظر فوئرباخ، نقطه اوج از خودبیگانگی نامیده می‌شود (در واقع دین یا پدیده‌ای که فوئرباخ بر آن نام دین نهاده و مثبت ارزیابی‌اش می‌کند، دین عشق است و با مفهوم مارکس از دین سراسر متفاوت است [۳۳، ص ۴۱]). بر پایه همین دیدگاه، فوئرباخ در پی نابود کردن دین بر می‌آید [۱۹، ص ۲۶]. و همین دیدگاه فوئرباخ است که به آثار مارکس راه یافته و سپس، از طریق حزب توده، به عرصه ادبیات ما پا می‌گذارد.

بنابراین ویژگی‌های مهم حزب توده را نیز می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: سانترالیسم حزبی (آنچه خود سانترالیسم دموکراتیک می‌نامیدند)؛ دست‌زدن به اصلاحات موضعی در مارکسیسم در راستای توجیه انقلاب کمونیستی در ایران؛ تقابل با مذهب.

مقایسه ویژگی‌های اندیشه حزب توده با مارکسیسم لنینیسم

پس از تشکیل دو تیپ ایده‌آل برای مارکسیسم لنینیسم و مارکسیسم حزب توده، شاهد آنیم که این دو جریان سیاسی بسیار نزدیک به هم به‌نظر می‌آیند. این شباهت تا حدی است که نمی‌توان آن را به آسانی نتیجه تضاد تاریخی دانست. از سه ویژگی نام برده برای هر یک از آن‌ها، دو ویژگی با یکدیگر همخوانی دارند (البته شباهت این دو جریان سیاسی بیش از این است، برای مثال، ویژگی دشمن‌انگاری در هر دوی این سازمان‌ها به‌غایت دیده می‌شود و یا مسئله ضدیت با مذهب در مورد مارکسیسم لنینیسم نیز صدق می‌کند، اما به این علت از ویژگی‌های مارکسیسم لنینیسم برشمرده نشد که به‌نظر می‌آمد این مسئله در روسیه، به اندازه ایران، حساس و مهم نبوده است). با توجه به این نکته، می‌توان ادعا کرد که یکی از فرضیه‌های این پژوهش، یعنی پیروی حزب توده ایران از جریان مسلط مارکسیسم روسی، یعنی همان لنینیسم، تأیید شده است. اما به جز این شواهد در عرصه اندیشه، با نگاهی به تاریخ نیز می‌توان قرینه‌هایی برای این تابعیت حزب توده از شوروی (هر چند شاید از دولت شوروی نه صرفاً حزب کمونیست آن) یافت. دلیل تاریخی نشان‌دهنده پیروی عملی حزب توده از شوروی ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان است. با توجه به تأیید فرضیه پیروی

حزب توده از جریان اصلی مارکسیسم روسی، در ادامه به آزمون فرضیه اصلی این پژوهش، یعنی تسلط عمیق اندیشه مارکسیستی از دریچه حزب توده بر ادبیات ایران در دوران پس از کودتا می‌پردازیم. در این راستا، می‌کوشیم ویژگی‌های شاخص اندیشه مارکسیستی را در متون ادبی آن دوران بجوییم.

ادبیات ایران تحت تأثیر باورهای حزب توده

گرچه حزب توده در همه اعضای طبقه متوسط نفوذ گسترده و چشمگیری داشت، نفوذ آن در بین مهندسان، استادان دانشگاه و دانشجویان، روشنفکران، به‌ویژه نویسندگان، زنان دارای تحصیلات جدید و همچنین افسران ارتش بسیار آشکار بود [۲، ص ۴۰۷]. در سال ۱۳۲۵ و سه سال پس از شروع فعالیت حزب در دانشکده‌ها، رئیس دانشگاه تهران گفته بود که «بیشتر چهارهزار دانشجوی دانشگاه به‌شدت تحت تأثیر حزب توده می‌باشند». همچنین مسئولان دانشگاه، در اواخر همان سال، هشدار می‌دادند که در نتیجه تبلیغات دبیران دبیرستان‌ها، ۷۵ درصد دانشجویان تازه‌وارد کمونیست‌اند [۲، ص ۴۱۰].

اما آنچه به روشنی تأثیر حزب توده را در ادبیات ایران نشان می‌دهد، فهرست اعضا و هواداران (یا «همراهان»، یعنی کسانی که متمایل به حزب‌اند، اگرچه عضو رسمی آن نیستند) حزب است که شامل نام چهره‌های سرشناس روشنفکری ایران است. فهرست این اعضا و هواداران، که در روزنامه مردم مورخ ۶ دی ۱۳۲۲ با عنوان «تقاضا برای حمایت از نامزدهای توده در انتخابات مجلس» آمده است [به نقل از ۱، ص ۳۰۴]، «نام‌نامه مشاهیر» ایران را (به تعبیر آبراهامیان) تشکیل می‌دهد: صادق هدایت، بزرگ علوی، صادق چوبک، غلامحسین ساعدی، آل احمد، به‌آذین (محمود اعتمادزاده)، ابراهیم گلستان (در نثر)؛ احمد شاملو، نیما یوشیج (در شعر نو)؛ ملک‌الشعراى بهار و رهی معیری (در شعر کلاسیک)؛ سعید نفیسی، مهدی بامداد، محمد تمدن، مرتضی راوندی، یحیی آریاتپور (در تاریخ)؛ عبدالحسین نوشین، لورتا (وارتو تاربان)، حسین خیرخواه (در تئاتر مدرن ایران)؛ و دیگر چهره‌ها مانند پرویز خانلری، نادر نادرپور، محمد تفضلی، محمد معین، فریدون توللی، فریدون تنکابنی، سیاوش کسرای، رسول پرویزی و احمد آرام. برگزاری نخستین کنگره نویسندگان ایران در سال ۱۳۲۵، نشانی دیگر از عمق تأثیر حزب توده در ادبیات ایران بود. در ۴ تیر ۱۳۲۵، به دعوت «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» این کنگره، با شرکت بیش از صد نفر از نویسندگان و شاعران و محققان ایرانی، برگزار شد. شرکت‌کنندگان جلسه و سخنرانان آن، از برجستگان فرهنگ و هنر ایران بودند [۳۹، ص ۱۲]، و تقریباً فهرست اسامی آن‌ها با نام‌های ذکر شده در بالا یکی است.

اما آیا سواى محبوبیت حزب توده در میان روشنفکران ایرانی، که اسناد تاریخی آن را تأیید می‌کنند، در خود آثار آنان نیز می‌توان این تأثیر را مشاهده کرد؟ در راستای بررسی این فرضیه، ادبیات این دوران، زندگی نویسندگان شاخص و جریان‌ساز و نمونه‌هایی از آثارشان را مرور می‌کنیم و مواردی مانند تضاد طبقاتی، ضدیت با مذهب، قضیه استثمار، روباوی با امپریالیسم، تحقیر اغنیا و تحبیب فقرا و برخی از دیگر مفاهیم جهان‌بینی حزب توده را در این آثار می‌جوییم.

روشن است که به جز خود آثار که با رویکرد لوونتال مطالعه شده‌اند، جریان زندگی این نویسندگان نیز می‌تواند در روشن شدن گرایش آنان به حزب توده مفید باشد.

نویسندگانی را که در این مقاله بررسی شده‌اند به ترتیب تاریخی فهرست می‌کنیم: جلال آل احمد (۱۳۰۲-۱۳۴۸)، کتاب‌های سرگذشت کندوها (۱۳۳۳) و مدیر مدرسه (۱۳۳۷)؛ غلامحسین ساعدی (۱۳۱۴-۱۳۶۴)، کتاب عزاداران بیل (۱۳۴۳)؛ علی اشرف درویشیان (۱۳۲۰-۱۳۳۰)؛ کتاب‌های آبشوران (۱۳۵۴)، از این ولایت (۱۳۵۶)، و سالهای ابری (چاپ دوم، ۱۳۷۰)؛ محمود دولت‌آبادی (۱۳۱۹-۱۳۳۰)، کتاب‌های کلیدر (۱۳۵۷) و جای خالی سلوچ (۱۳۵۸).^۱ برخی از این نوشته‌ها در یکی دو سال پس از انقلاب منتشر شده‌اند، اما هم آثار مهمی در مجموعه آثار نویسندگان و هم نگارش آن‌ها به پیش از انقلاب برمی‌گردد.

الف) جلال آل احمد

صحبت درباره جلال، از منظر تأثیر حزب توده در وی، کاری جنجال‌برانگیز است؛ از یک سو به نظر می‌آید، با توجه به رسیدن وی به بالاترین رده‌های تشکیلاتی حزب، یافتن تأثیر فکری حزب توده در نوشته‌های او ساده است و، از سوی دیگر، کناره‌گیری جنجالی او از حزب و گرایش بعدی‌اش به اسلام چنین داوری‌ای را دور از حقیقت می‌نماید. یعنی می‌توان استدلال کرد که پس از بازگشتش به اسلام، دست‌کم در رویکردش به پدیده‌های اجتماعی و جامعه جهانی، هنوز در ناخودآگاه خود تا حد بسیار تحت تأثیر ایدئولوژی چپ بوده است. برای یافتن گواهی بر این مدعا، به بررسی دو اثر او، مدیر مدرسه (۱۳۳۷) و سرگذشت کندوها (۱۳۳۳)، می‌پردازیم، دو کتابی که هر دو پس از رویگردانی آل احمد از حزب توده نوشته شده‌اند.

سرگذشت کندوها: شاید، با کمی تغییر و تعدیل، سرگذشت کندوها را بتوان داستان ملت ایران دانست، داستان ملتی که آل احمد، به انتقاد از توسری‌خور بودن و مظلوم بودنشان پرداخته و زبان به تحقیرشان گشوده و راه حل نهایی (انقلاب) را پیش پایشان گذاشته. سرگذشت کندوها (۱۳۳۳/۱۳۵۶)، داستان تعدادی زنبور است که در باغ مردی طماع زندگی می‌کنند، چند سالی هست که به کندوهای مصنوعی این مرد رو آورده‌اند و دیگر کم‌کم فراموش کرده‌اند که از کجا آمده‌اند و پیش از این چه‌طور زندگی می‌کرده‌اند، به زندگی بی‌دردسرشان در کندوهای دست‌ساخت خو کرده‌اند و پذیرفته‌اند که هر سال زمستان «بلا» می‌آید و بیشتر ذخیره‌شان را می‌برد و به جایش کاسه‌ای شیریه‌ی بدبو توی کندوشان می‌گذارد تا از گرسنگی نمیرند، اما خیالی نیست، آن‌ها به همین زندگی بخورونمیر هم راضی‌اند، اوضاع هم

۱. می‌توان شواهد و تأییدات متعددی از اهمیت اجتماعی آثار بررسی شده در این مقاله ذکر کرد [۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷]. اما این مقاله این مدعا را ندارد که مهمترین آثار ادبی دوره کودتا تا انقلاب را بررسی کرده، بلکه بیشتر آثار مهمی را تحلیل کرده که تأثیر حزب توده بر آن‌ها آشکار بوده است. البته از همین فهرست نیز مشخص است که کتاب‌های بررسی شده در این مقاله، تنها «برخی» آثار ادبی برجسته این دوره است. و البته در این مقاله ما به هیچ‌وجه به دنبال تعمیم تأثیر حزب توده در «کل» ادبیات ایران نیستیم.

برای زنبورها و هم برای صاحبشان، که از عسل آن‌ها حسابی پولدار شده، بر وفق مراد است تا اینکه یک سال طمع ارباب دوچندان می‌شود و بهار هم دوباره عسل آن‌ها را بر می‌دارد و به جایش یک کاسه شیر می‌گذارد، اینجاست که زنبورها به خشم می‌آیند، هنوز عده‌ای می‌خواهند همین جا بمانند اما چندتایی از بزرگان، آن‌ها که زندگی آزاد و راحت قدیم را به یاد دارند، دیگران را بر ضد ارباب می‌شوراند و، در نهایت، زنبورها پس از خراب کردن تمام کندوها و عسل‌های باقی مانده، راهی خانه قدیمی و آزادشان در دل کوه می‌شوند. به باور ما نکته اصلی داستان، یعنی بازگشت به روزگار طلایی پیشین، را می‌توان نمادی آشکار از تسلط دیدگاه مارکسیستی بر اندیشه جلال دانست، روزگار طلایی‌ای که توصیف‌های نویسنده، بیش از حد، به دوران کمون اولیه شبیه‌اش می‌کند. نکته‌های دیگری نیز در این باب هست که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

تقابل دو شیوه زندگی: «گرچه این خانه تازه در و دیوارش از چهار طرف بسته بود و آذوقه‌ای هم جز یک گودالی شیر تویش نبود و خیلی هم تاریک بود، شایاجی خانم از ترس سرما و از ترس این که مبادا بقیه بر و بچه‌هاش هم تلف بشوند، رضایت داده بود و دستور ماندن داده بود.» [۶، ص ۴۰]. خراب شدن خانه پیشین را می‌توان نمادی از ناکارآمد بودن شیوه تولید سنتی دانست. زنبورها، به ضرورت حیات، به چنگ بلا می‌افتند که دست کم نان و آب بخورونمیرشان را تأمین می‌کند (و این همان صنعتی شدن اجباری در جهان سوم است که جلال در نفرین زمین هم آن را نشان داده است). اما در نهایت راه حل مشکلشان، چیزی نیست جز اینکه با تجربه‌ای که از زندگی در کندوهای مصنوعی به‌دست آورده‌اند، به زندگی پیشین آزاد و زیباشان برگردند. اندیشه‌ای که انسان را به یاد پایان تاریخ در جهان بینی مارکس می‌اندازد.

استثمار و بیگانگی: «ماها تو خونه‌مون که هستیم، فقط جون می‌کنیم، اونم واسه اینکه بلا بیاد و نتیجه‌ش رو ببره، ... اینجایی که ما توش زندگی می‌کنیم، جایی نیست که ما خودمون به دست خودمون ساخته باشیم تا دلمون واسه‌ش بسوزه، ... راستش رو بخواید ما تو این سولدونی‌ها واسه خودمون زندگی نمی‌کنیم، واسه بلا بیگاری می‌کنیم، ...» [۶، ص ۶۵].

مدیر مدرسه: داستان مدیر مدرسه (۱۳۸۹/۱۳۳۷) درباره مدیر مدرسه‌ای است که در واقع نماد روشنفکری ایران آن سال‌هاست. مدیر مدرسه آدم روشنفکری است که، چون با قوانین ناپسند محیط اطرافش خو نگرفته، ابله و پخته به نظر می‌آید. مدیر، در تمام اتفاقات یک‌ساله مدیریت خود، ناواردی خودش را به‌نمایش می‌گذارد، اما دست کم می‌تواند در یک سال مدیریتش تا حد زیادی مدرسه را به مکانی مقبول برای آموزش بدل کند. ولی آنچه در نهایت مدیر را می‌شوراند و به استعفا وامی‌دارد، داستان تجاوز جنسی یکی از دانش‌آموزها به دیگری است و مهم اینکه در همین ماجرا هم انگار حرفی مهم برای گفتن هست. پسر متجاوز یا، به قول راوی، فاعل پسری خوش‌بنیه از خانواده‌ای ثروتمند است و پسر مورد تجاوز یا، به قول راوی، مفعول پسری لاغر و نزار از خانواده‌ای فقیر. این تجاوز را می‌توان نماد اغراق شده تجاوز طبقه مسلط به زندگی طبقه تحت سلطه دانست و جالب اینکه مدیر در این جریان هم پخگی خود را ثابت می‌کند و پسر متجاوز را به قصد کشت می‌زند، حال آنکه در چند روز پس از آن هیچ خبری از خانواده هیچ‌کدام از بچه‌ها

نمی‌شود؛ چرا که جامعه، به ویژه طبقه تحت سلطه، این قدرت مسلط را پذیرفته است. پس مدیر، ناامید از این اوضاع، استعفا می‌دهد. در ادامه، به مرور بخش‌هایی از متن این داستان می‌پردازیم.

تحقیر و تمسخر ثروتمندان: «یک فرهنگ‌دوست خرپول، عمارتش را وسط زمین‌های خودش ساخته بود و بیست و پنج ساله در اختیار فرهنگ گذاشته بود که مدرسه‌اش کنند و رفت و آمد بشود و جاده‌ها کوبیده شود و این قدر از این بشودها بشود تا دل ننه باباها بسوزد و برای اینکه راه بچه‌هاشان را کوتاه کنند بیایند همان اطراف مدرسه را بخرند و خانه بسازند و زمین یارو از متری یک عباسی بشود صد تومان. یارو اسمش را هم روی دیوار مدرسه کاشی‌کاری کرده بود.» [۴، ص ۵].

از خودبیگانگی، تبدیل کارمندان به انبان‌هایی گشاده پای صندوق: «پای صندوق مواجب، بزرگواری و عزت نفس یا کوچک‌ترین تأخیر گناهانی است که کفاره‌اش نقره‌داغ است. تازه مگر مواجب‌بگیر دولت چیزی بیش از یک انبان گشاده پای صندوق است؟» [۴، ص ۵۶]. پس از بیان دیر سر کلاس رفتن معلم‌ها: «حق هم داشتند. آدم وقتی مجبور باشد شکلکی را به صورت بگذارد که نه دیگران از آن می‌خندند و نه خود آدم لذتی می‌برد، پیدا است که رفع تکلیف می‌کند.» [۴، ص ۷۳].

زبانی پر از نفرت از امپریالیسم: «معلم کلاس چهارم عصر مثل هر روز از مدرسه در آمده و با یک نفر دیگر از معلم‌ها داشته می‌رفته که ماشین زیرش می‌گیرد. ماشین یکی از آمریکایی‌ها که تازگی در همان حوالی خانه گرفته بوده تا آب و برق را با خودش به محل بیاورد.» [۴، ص ۵۸]. خطاب به معلم کلاس چهارم: «مگر نمی‌دانستی که خیابان و راهنما و آسفالت، همه برای آن‌هایی است که توی ماشین‌های ساخت مملکت‌شان دنیا را زیر پا دارند؟ آخر چرا تصادف کردی؟» [۴، ص ۶۲]. عزیز داشتن فقیرها: «یک مرتبه به صرافت افتادم که از اول سال تا به حال بچه‌های مدرسه را فقط به اعتبار وضع مالی پدرشان قضاوت می‌کرده‌ام. دیدم در تمام این مدت هر کدام که پدرشان فقیرتر است به نظر من باهوش‌تر، تربیت‌پذیرتر و با چشمانی درخشان‌تر می‌آمده‌اند و آن‌ها که پدرشان دستی به دهان داشته‌اند، کندتر و مزخرف‌تر و بلغمی مزاج‌تر و نومیدکننده‌تر.» [۴، ص ۹۹].

ب) غلامحسین ساعدی

غلامحسین ساعدی متولد ۱۳۱۴ تبریز و روانپزشک است. ساعدی از پایه‌گذاران اصلی کانون نویسندگان ایران بود. در سال ۱۳۵۳ در حین تهیه تک‌نگاری شهرک‌های نوینیا، ساواک دستگیرش کرد و به زندان قزل‌قلعه و بعد اوین برد و یک سال در سلول انفرادی شکنجه شد (یک بار نیز بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شده بود). پس از انقلاب، مجبور به مهاجرت به پاریس شد و در ۱۳۶۴ در این شهر درگذشت [۹، ص ۶۲-۶۵].

دکتر حسن جوادی در خاطراتش [۱۲] از دوران جوانی با ساعدی در تبریز به نکاتی اشاره می‌کند که گویای گرایش‌های سیاسی چپ این نویسنده ایرانی است، از جمله، دوستی او با صمد بهرنگی، دیگر نویسنده آذری تبار و چپ

آن روزها که در مرگی مشکوک از جهان رفت، و همچنین اشاره‌هایی دارد به درگیری‌های مکرر او با دولت شاه و نقد سانسور در ایران آن دوران (که در آمریکا منتشر کرد) و ممنوع‌السفر بودن وی در دوره پهلوی. مرتضی نگاهی [۳۸] هم معتقد است که آنچه از ساعدی پس از زندان شاه باقی ماند، جنازه نیم‌جانی بیش نبود.

حسن جوادی اشاره می‌کند که نمایشنامه ماه غسل ساعدی از علت‌های دستگیری‌اش بوده است. جوادی این نمایشنامه را دنباله‌رو آثاری مانند «عصر جدید» چارلی چاپلین می‌داند، اثری که با خواندنش احتمالاً اولین چیزی که به نظر هر خواننده‌ای که اندکی با مارکسیسم آشنا باشد می‌رسد، مفهوم از خودبیگانگی است. اما شاید شناخته‌شده‌ترین اثر ساعدی، مجموعه داستان عزاداران بیل (۱۳۴۳) باشد. در ادامه، به بررسی داستان‌های همین کتاب می‌پردازیم.

عزاداران بیل: هرچند این کتاب بر خلاف نوشته‌های بسیاری از نویسندگان انتقادی دیگر آن دوران، مانند آل‌احمد یا درویشیان، که به گوشه‌هایی از آثارشان اشاره شد، حاوی گفت‌وگوهای نمادین و یا تک‌گویی‌های پرشور و شعارگونه نیست، با اندکی آشنایی با وضع ایران آن روزگار و به‌ویژه جو نارضایتی که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دست‌کم بر فضای روشنفکری، حاکم شده بود، می‌توان به‌راحتی در پشت صحنه تمامی داستان‌های آن، نشانه‌هایی از این نارضایتی و همین‌طور اندیشه چپ را یافت. از همین رو، در بررسی این کتاب، به‌جای ذکر گفتگوهای خاص، بر درون‌مایه‌ی داستان‌ها تأکید شده است. این کتاب مجموعه‌ای از هشت قصه است که همه در دهی به نام بیل می‌گذرند، دهی که مردمش لهجه یا زبان محل خاصی از ایران را ندارند و بر همین مبنا شاید بتوان آن را نماد ایران و یا دست‌کم جامعه روستایی ایران دانست که در آن روزگار هنوز اکثریت کشور را تشکیل می‌داد.

تقابل فقر و غنا: داستان اول روایت بدحال شدن زن کدخداست، پیرزنی که روبه‌موت است و کدخدا به فکر افتاده که برای درمان به شهر ببردش؛ در نهایت، زن در شهر می‌میرد و پسرش در شهر گم می‌شود. اما نکته‌ای که در این داستان جلب توجه می‌کند، همان بحث تقدیس و تحبیب فقرا و تحقیر و نفرت از اغنیاست. درحالی‌که دکتر بیمارستان مردی بدخلاق و بددهان وصف می‌شود که دایم در حال تحقیر و توهین به دیگران است، سیه‌روزان، از دربان بیمارستان گرفته تا راننده‌ای که کدخدا را به شهر می‌رساند، همه و همه بدون هیچ چشمداشت مادی به یاری همدیگر می‌شتابند.

تقابل با مذهب: داستان دوم، قصه مرگ روحانی ده است و تلاش مردم بیل برای کفن و دفن او و آوردن روحانی ده مجاور برای انجام امور شرعی. علاوه بر مواردی مانند اشاره به وجود بیماری‌های مسری در روستاهای آن روزگار، که نوعی دهان‌کجی به حکومت است، و انتقاد از باورهای مذهبی مردم که در برابر بیماری به خانه «گداخانم» پناه برده و دخیل بسته‌اند، به نظر ما این داستان می‌تواند دارای درون‌مایه‌ای مهم‌تر از این‌ها باشد؛ شاید بتوان این داستان را نمادی از آرزو یا تمایل یا باور نویسنده به مرگ روحانیت در جامعه ایران دانست. چنان‌که گفته شد، در آغاز این داستان، روحانی بیل مرده، در پایان، روحانی ده مجاور هم می‌میرد و جالب آنکه پسرهای آن‌ها که باید نقش پدر را بر عهده بگیرند، هر

دو دل در گروی عشق دختری بسته‌اند و به شهر رفته‌اند (نکاتی که قرینه بودن آن‌ها برای دو روحانی، احتمال تصادفی بودنشان را کمرنگ‌تر می‌کند). می‌توان این نکته را نشان بارزی از دین‌ستیزی افراطی روشنفکری آن روزهای ایران، تحت تأثیر اندیشهٔ چپ، دانست. همچنین در این داستان، شخصیتی هست به اسم ننه فاطمه، پیرزنی بی‌چیز و نادر، که به بهانهٔ پر اشتها بودن، ته مانده‌های غذای بیمارستان را با هزار منت به خانه می‌برد، اما در حقیقت آن‌ها را شب‌ها به گداهای گرسنه می‌بخشد. شخصیتی که خود شاهدهی دیگر بر تقدیس فقر است.

تقابل با مذهب: داستان سوم روایتگر دورانی از قحطی در بیل است. در ورای این داستان به ظاهر ساده می‌توان اندیشهٔ انقلابی مهمی را سراغ کرد. در رویارویی با قحطی، آدم‌ها دو دسته می‌شوند، دستهٔ اول کسانی‌اند که مؤمن‌ترند و به دعاخوانی و نوحه‌خوانی رو می‌آورند و دست آخر تنها چیزی که نصیبشان می‌شود لاشهٔ بادکردهٔ یک الاغ است و دستهٔ دوم، با زیر پا گذاشتن ارزش‌های مذهبی جامعه، به دهات اطراف که دارا ترند و چیزی از غذاهاشان به آنان نمی‌دهند دست‌برد می‌زنند و هر بار دست‌کم چند مرغ گیرشان می‌آید که گرسنه نمانند. می‌توان در ورای این قصه توصیهٔ کنار گذاشتن مذهب، که در تفکر چپ حافظ منافع طبقهٔ مسلط است، و اقدام انقلابی برای رسیدن به حق خود را دید.

مسئلهٔ فقر: داستان چهارم همان داستان معروف فیلم گاو است؛ مشهد حسن روستایی اهل بیل است که یک گاو دارد، گاوی که برای او همه چیز است، نماد هویت و تمام دارایی او همین گاو است. یک روز که مشهد حسن به مسافرت رفته است، گاوش به علتی نامعلوم می‌میرد. وقتی مشهد حسن از شهر بازمی‌گردد و از ماجرا آگاه می‌شود، دیوانه می‌شود و خودش را به جای گاوش می‌پندارد. در نهایت، مشهد حسن، درحالی که هم‌ولایتی‌هایش در راه بردنش به شهر بودند، ظاهراً کشته می‌شود. مفهوم از خودبیگانگی (البته نه در پی تهی شدن کار از روح بلکه در نتیجهٔ فقر شدید و تقلیل شخصیت انسان به دارایی‌هایش) و همچنین انتقاد از فقر و زندگی مشقت‌بار روستاییان را به‌روشنی می‌توان در این داستان دید.

تقابل با مذهب: در داستان پنجم، عباس، از مردم بیل، سگ ولگردی را پیدا می‌کند و به او دل می‌بندد، مردم ده دشمنی عجیب و بی‌علتی با این سگ پیدا می‌کنند و در نهایت، جعفر، پسری شریر از اهالی ده، به بهانهٔ نجس بودن، سگ را به طرز دلخراشی می‌کشد. می‌توان این داستان را نیز به نوعی انتقاد از دین دانست. چرا که دین، اگر نه علت اصلی نفرت مردم از این سگ بی‌گناه، دست‌کم عامل مشروعیت‌بخش به آزار او از سوی مردم ده است.

تقابل با مذهب: داستان ششم داستانی است که تحقیر مذهب تا حد افراط در آن پیداست. در این داستان، عده‌ای از مردم ده ژنراتوری را در جاده پیدا می‌کنند و آن را به جای امام‌زاده می‌گیرند و به ده می‌آورند و برایش ضریحی می‌سازند و به زیارتش مشغول می‌شوند. در آخر، سربازهای آمریکایی ژنراتور را پیدا می‌کنند و با خود می‌برند و مردم حالا، بدون ژنراتور، باز روضه می‌خوانند و گریه می‌کنند.

تضاد طبقاتی: در داستان هفتم هم مانند داستان چهارم، یکی دیگر از اهالی محل مسخ می‌شود. موسرخه، پسری از اهالی بیل که در داستان‌های پیشین به عنوان پسری شوخ و شیطان معرفی شده، در این داستان، دچار بیماری جوع

شده و از هویت انسانی خودش خارج می‌شود. در آخر، اهالی روستا، مانند تمام داستان‌های دیگری که در آن‌ها یکی از بیلی‌ها به مرضی دچار شده، او را به شهر می‌برند (تمام امکانات برای شهر است)، اما مردم شهر بدتر از مردم روستا با او برخورد می‌کنند و جای ته‌مانده غذا و نان و پیاز، موش مرده جلوی او می‌اندازند و او را با جانوری اشتباه می‌گیرند که چندی پیش از فاصلاب بیرون آمده. به‌ویژه، همین صحنه نهایی این داستان را می‌توان نمادی از شدت تضاد طبقاتی دانست که در ایران آن روز، به شکل تضاد شهر و روستا، رخ نموده بود.

تقابل با مذهب: در داستان هشتم، اسلام، عاقله‌مرد ده که همیشه مشکل‌گشای اهل محل بوده، به مجلس عروسی ده همسایه دعوت می‌شود و پس از بازگشت از آنجا، به جرم مستی و با تهمت ناروای رابطه نامشروع با یکی از پیرزنان آن ده، که جعفر در ده پخش کرده، از ده طرد و به ولگردی در شهر و جنون کشیده می‌شود. فراموش نکنیم که جعفر همان کسی است که پیش از این سگ عباس را، به بهانه نجس بودن، کشته است، گمان نمی‌کنیم اشاره به نگاه منفی به دین در این داستان الزامی باشد.

ج) محمود دولت‌آبادی

دولت‌آبادی در ۱۳۱۹ در دولت‌آباد سبزواری به دنیا آمد. خانواده‌اش زندگی سختی داشتند و از همین رو از کودکی با فقر آشنا شد. هم در کودکی در روستا و هم در جوانی در شهر، زندگی‌ای سخت و کارهای زیادی را برای گذران معاش پشت سر گذاشت. شاید همین زندگی سخت را بتوان آغازگر گرایش او به اندیشه چپ و تجسم اصلی آن در جامعه آن زمان، حزب توده، دانست: «آدم تا وقتی ناچار نباشد شب‌ها در کنار خیابان گرگان بخوابد، نمی‌تواند حدود بی‌مسئولیتی محیط اجتماعی را نسبت به فرزندان خود درک کند...» [۲۵، ص ۲۰۵]. همچنین به نظر می‌رسد که رژیم شاه نیز باور داشت که او به اندیشه چپ گرایش داشته، چه با اینکه عضو هیچ یک از تشکل‌های سیاسی، از جمله حزب توده، نبود او را به جرم اینکه خواننده محبوب حزب توده است، بازداشت و برای مدتی زندانی کرد: «در بازجویی به من گفته می‌شد که چرا وقتی برای دستگیری افراد، وارد هر خانه‌ای می‌شویم، کتاب‌های تو را در قفسه می‌بینیم؟ ... به هر صورت اتهام من همین بود: ... کمونیست عارف.» [۲۵، ص ۲۲۱].

یافتن گرایش‌های چپی در داستان‌های او کار سختی نیست، از اولین داستان چاپ‌شده‌اش، ته شب، تا داستان‌هایی مانند آوسنه باباسبحان و یا رمان‌هایی مثل کلیدر، جای خالی سلوچ و روزگار سپری شده مردم سالخورده، همه و همه حول یک محور اصلی دور می‌زنند: «داستان زندگی بی‌چیزان». در این مقاله، دو رمان کلیدر و جای خالی سلوچ تحلیل می‌شود، که البته، به علت حجم زیاد این دو اثر، به ارائه خلاصه‌ای بسیار کوتاه و تحلیلی کلی از این دو اثر اکتفا می‌کنیم.

کلیدر: کلیدر رمان عظیمی است که در مدت زمانی نزدیک به پانزده سال نوشته شده است. قهرمان اصلی داستان، گل محمد، چادر نشینی است که پس از ناکامی‌های بسیار و آزارهای فراوان حکومت، به همراه دو برادرش،

در برابر حکومت محلی قد علم می‌کند و به اصطلاح یاغی می‌شود. می‌توان به‌اجمال گفت که درون‌مایه اصلی داستان عصیان در برابر ساختار حاکم و ظلم حاکمان خودکامه است و این به‌خوبی نشان‌دهنده گرایش چپی نویسنده است. قریبه‌های دیگری هم می‌توان بر این ادعا یافت: منفورترین شخصیت‌ها ارباب‌ها هستند، از باب‌قلی بندار، مباشر ده که پسرش شیدا تمام زن‌های ده را از راه به در می‌برد، گرفته تا آلاچاقی، ارباب بزرگ که گل‌محمد را آلت دست خودش کرده و پسرش، جلیل، که در یک صحنه، به راحتی گوش ناده‌لی، جوان پریشان‌حال، را می‌برد. ارباب‌ها و نزدیکانشان همه موجوداتی نفرت‌انگیز و ظالم‌اند و، در مقابل، عامه مردم، هر چند آدم‌های نابابی هم بینشان دیده می‌شود، با چهره‌هایی مانند ناده‌لی شوریده‌دل، قربان بلوچ، گودرز پهلوان و بالاتر از همه خود گل‌محمد و برادرهایش که بی‌پروا در مقابل زور می‌ایستند، تطهیر می‌شوند. اما شخصیت اصلی، که شاید بتوان او را نماد دلبستگی نویسنده به حزب توده دانست، ستار است، جوانی شهری که عضو گروهی سیاسی (که جز حزب توده نمی‌تواند گروه دیگری باشد) است. می‌توان در این شخصیت دید که دولت‌آبادی، هر چند فعالیت حرفه‌ای سیاسی و گروه‌های سیاسی را چندان نمی‌پسندد (امری که در زندگی شخصی خودش هم نمود دارد)، عضوهای رده پایین حزبی مانند ستار را برای روراستی و صداقتشان می‌ستاید. ستار در نهایت، بی آنکه مجبور باشد، در کنار گل‌محمد می‌ماند و پس از آن که گل‌محمد برادر می‌خواندش، به همراه او و برادرها و همسر اولش، زیور، در درگیری با حکومت قهرمانانه شهید می‌شود.

در این داستان، شواهد مهم از ضدیت با مذهب نیز یافت می‌شود. اولاً اینکه در میان شخصیت‌های پرشمار این داستان، هیچ‌جا روحانی‌ای با شخصیت مثبت دیده نمی‌شود. شاید مهم‌ترین نماد دین در داستان ماه درویش باشد، درویشی دوره‌گرد که دل به خواهر گل‌محمد می‌بندد و با او فرار می‌کند و در نهایت در همان ده بندار ساکن می‌شود و خودش نوکر بندار می‌شود و زنش خدمتکار خانه او. ماه درویش نماد ذلت است، اول اینکه در مقابل سردار بلوچ، جرأت نمی‌کند جای بندار را لو بدهد و دوم اینکه زنش با مردانی از جمله شیدا، پسر جوان بندار، رابطه برقرار می‌کند و او هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد.

جای خالی سلوچ: این کتاب شاید بیش از هر کتاب دیگر دولت‌آبادی، در پی دغدغه سیاسی خاصی نوشته شده باشد. جای خالی سلوچ داستان زندگی خانواده مرد روستایی فقیری است به نام سلوچ که در پی سیاست‌های اصلاحات ارضی انقلاب سفید، مانند بسیاری دیگر از روستاییان ایران، بی چیزتر از پیش شده و، به ناچار، عاجز از خرج خانه، به مکانی نامعلوم می‌گریزد. در غیاب او خانواده‌اش از هم می‌پاشد. زنش، مرگان، به قرض کردن از این و آن و خرده‌کاری برای مردم ده ناچار می‌شود و، در مانده از خرج، دختر بچه‌سالش، هاجر، را به همسری مردی میان‌سال، علی گناو، می‌دهد و در نهایت ابراو، پسر سلوچ، می‌رود که شوfer تراکتور میرزا حسن شود، کسی که طرحی به بانک داده تا بتواند، با یکپارچه کردن خرده‌زمین‌های آدم‌های ده، وام کلانی بگیرد و به جیب بزند. مرگان از فروش زمینش سر باز می‌زند و در نهایت ابراو، مسحور اسکناس‌ها و هیبت تراکتور میرزا حسن، روز شخم‌زنی زمین‌ها در مقابل مادرش می‌ایستد. برای

کوتاه کردن کلام، دو گفتار از مراد را نقل می‌کنیم. مراد، در عین ناداری، هر گاه بتواند به کمک مرگان می‌آید و در عین حال، از سایر روستاییان، آگاه‌تر هم به نظر می‌رسد.

استثمار دهقانان: مراد: «لابد این پول‌ها (پول تراکتور) یکجوری باید از روی همین زمین‌ها فراهم بیاید دیگر، نه؟ بین پول زحمت‌کشی ما به جیب کی می‌رود!» [۱۷، ص ۲۳۳].

انتقاد از طرح تقسیم اراضی: در این گفتار، شاید بتوانیم چکیده دیدگاه منفی نویسنده درباره طرح انقلاب سفید را ببینیم، طرحی که به نظر او، حاصلی جز سیه‌روزی بیشتر مردم نداشته است. مراد: «زمین‌ها مان را؟! هه هه هه! زمین‌ها! یکجوری می‌گویی زمین‌ها تان که انگار هر کدام از ما یک شش‌دانگی را واگذار کرده‌ایم! آخر کدام زمین؟ اگر میرزا حسن هم پیدا نمی‌شد که این کرایه ماشین را به ما بدهد، خودمان وامی گذاشتیمش و می‌رفتیم. آخر به هر تکه از خاک خدا که نمی‌شود گفت زمین زراعت! تازه میرزا حسن هم به نیت زراعت این زمین را از ما نخرید. او یک پهنه بیابان لازم داشت تا نشان نماینده کشاورزی بدهد...» [۱۷، ص ۳۵۳].

د) علی‌اشرف درویشیان

درویشیان در سال ۱۳۲۰ در کرمانشاه به دنیا آمد. زندگی سختی داشت و حدود یازده سال در دهات کرمانشاه به معلمی پرداخت که خود عامل دیگری در گرایش او به فعالیت سیاسی و نفرت از وضعیت حاکم شد. در سال ۱۳۵۰، در کرمانشاه به علت نوشتن مجموعه داستان از این ولایت دستگیر و پس از هشت ماه آزاد شد. دو ماه بعد، در تهران دوباره دستگیر و برای هفت ماه به زندان افتاد. بار سوم در اردیبهشت ۱۳۵۳ دستگیر شد که این بار زندانش تا پایان حکومت شاهنشاهی به طول انجامید. از آثار وی، به بررسی رمان مهم سال‌های ابری، و دو مجموعه داستان از این ولایت، که گفته شد به علت نوشتن آن به زندان افتاد، و آبشوران می‌پردازیم.

سال‌های ابری: سال‌های ابری را می‌توان شرح زندگی درویشیان از سال‌های آغازین کودکی تا انقلاب اسلامی دانست. داستان حول محور شخصیتی به نام لطیف می‌چرخد. نامی که درویشیان در چاپ نخستین مجموعه داستانش، از این ولایت، به‌عنوان نام مستعار خود برگزیده بود. لطیف در خانواده‌ای بسیار فقیر در کرمانشاه زاده می‌شود. پدرش تقریباً همیشه بیکار است و خانواده با کمک مادر و مادر بزرگ، بیشتر اوقات به سختی، می‌تواند شکم خود را سیر کند. بعدها لطیف معلم روستا می‌شود و در پی چند بار بازداشت، به زندانی طولانی مدت محکوم می‌شود و در آخر با انقلاب اسلامی از زندان آزاد می‌شود و کتاب به پایان می‌رسد. به جز موضوع خود داستان، که بیانگر دغدغه نویسنده راجع به زندگی اقشار محروم است، نشانه‌های بسیاری از تسلط تفکر سوسیالیستی در این اثر می‌توان یافت تا آنجا که بسیاری اوقات دیالوگ‌هایی که نویسنده در دهان شخصیت‌ها می‌گذارد به اعلامیه‌هایی سیاسی شبیه شده و همین نکته از قوت اثر کاسته است. در مورد این داستان باید به این نکته اشاره کرد که هر چند تاریخ انتشار آن پس از انقلاب اسلامی بوده است، تقریباً تمام این داستان، تکه‌تکه‌هایی است از مجموعه داستان‌های او که پیش از انقلاب چاپ شده بود.

استثمار دهاتی‌ها به دست تاجر فرش: «پدرشان تاجر فرش است. فرش‌های دهاتی‌ها را که هر ساله می‌بافند به قیمت ارزان پیش‌خر می‌کند و خودش سه بالا می‌فروشد. دهاتی‌ها هم ناچارند در شق زمستان که آذوقه‌شان ته کشیده و گرسنه مانده‌اند، زحمت خود و خانواده را مفت و مسلم بفروشند.» [۱۳، ص ۲۳۳]. در این متن، پیش‌زمینه‌های ذهنی جهان‌بینی سوسیالیسم و بهره‌کشی صاحب سرمایه از کارگر فاقد سرمایه، که در دهات ایران به این شکل متبلور می‌شود، به خوبی روشن است.

در فرازی دیگر، نویسنده با لحنی تأثیرگذار به انتقاد از متن کتاب‌های درسی می‌پردازد و، غیر مستقیم، نظریه تسلط طبقه صاحب قدرت بر فضای فکری جامعه را بیان می‌کند: «دلهره شنبه در دلم است. آن همه مشق و جدول ضرب و معلم نامهربان که مسئله‌هایی سخت می‌گوید. از تاجرهای فرش‌فروش، روغن‌فروش و پارچه‌فروش، هیچ وقت نمی‌گوید حمالی بود که فلان مقدار بار برداشت. زن رخت‌شویی بود که روزی چند تشت رخت می‌شست.» [۱۳، ص ۶۰۶].

در بخشی دیگر، سلیم، دایی کوچک‌تر لطیف، که از اعضای حزب توده است و اوست که بعدها لطیف را به این سو گرایش می‌دهد، از نظم و انضباط و سلسله مراتب حزبی سخن می‌گوید. در این بخش، لحن راوی به گونه‌ای بی‌طرفانه و یا حتی ضد این نظم و انضباط حزبی است. کمی پس از کودتای ۲۸ مرداد است و سلیم در پاسخ به این سؤال که چرا اعضای حزب کاری نمی‌کنند می‌گوید: «ما خودمان هم منتظر دستور هستیم، همه چیز آماده است. رفقا همه مسلح‌اند و برای حمله فقط منتظر یک اشاره از بالا هستند... من در حزبی هستم که همه چیزش رو انضباط و سلسله مراتب است.» [۱۳، ص ۱۰۷۱]. اما در ادامه داستان می‌بینیم که حزب به نوعی تقدیس می‌شود و دایی سلیم، که از همین قوانین حزبی سر می‌پیچد، متهم می‌شود. سلیم، که از حزب دل بریده، به اسلام‌گرایی روی می‌آورد و تقریباً به تندروی نزدیک می‌شود و در بخشی از قصه، خانواده لطیف را از خانه‌اش بیرون می‌کند.

در بخشی دیگر از داستان، در یکی از همان دیالوگ‌های شبیه به مانیفست سیاسی، اعتراض یک دهاتی فقیر به ساختار طبقاتی را شاهدیم: «ایران مثل سفره‌ای است که سه جور غذا در آن گذاشته باشند. چلو مرغ برای پادشاه و دربار و رئیس و رؤساست، نان و سبزی‌اش مال مردم میانه‌حال و اهل اداره است. نان خشک هم نصیب ما رعیت‌ها شده است.» [۱۳، ص ۱۲۱۷].

و در اواخر داستان، راوی در لوای گفت‌وگوی لطیف، زندانی سیاسی، با پدرش که خانواده را رها کرده و به شیراز رفته، دینی را که به ابزار تسلط طبقه حاکم بدل شود، متهم می‌کند: «ببین. این سلطان مثل چوپان است برای گوسفندان، صاحب ما او را برای ما چوپان کرده است. ما گله‌اش هستیم، هر چه دلش بخواهد می‌کند.» [۱۳، ص ۱۵۰۵].

آبشوران: این کتاب از مجموعه داستان‌های درویشیان است که همه داستان‌های آن جزئی از بخش‌های گوناگون رمان سال‌های ابری‌اند. آبشوران نام گندآب روبازی است در کرمانشاه که اطراف آن محل زندگی فقیرترین قشر مردم این شهر بوده است. همه داستان‌های این کتاب نیز درباره زندگی مردم فقیر اطراف این رود است، از میان آن‌ها می‌توان

به موارد زیر اشاره کرد: دو بار در این کتاب شاهد سیر تقسیم خوشبختی از بالای شهر به پایین شهر هستیم که با زبانی نمادین از آن سخن گفته می‌شود، اول سیل است که از بالای شهر به راه می‌افتد و کثافت و آشغال‌های بالای شهر را برای مردم فقیر حاشیه آبشوران به ارمغان می‌آورد: «تقب‌ها توی آشورا خالی می‌شدند، زباله‌ها را در آشورا می‌ریختند. از بالای شهر همین طور که پایین می‌آمد، بارش را می‌آورد تا به در خانه‌ی ما می‌رسید. همه بارش را روی گرده ما خالی می‌کرد.» [۱۵، ص ۶]. و دیگری سیر نور است، شاید نماد امکانات، که از شمال به جنوب شهر، کمتر و کمتر می‌شود تا، در نهایت، محو می‌شود: «از دور چراغ‌های شهر چشمک می‌زدند و همان‌طور که به پایین شهر می‌رسیدند کم نورتر و ریزتر می‌شدند، تا محله ما که تاریک تاریک می‌شد.» [۱۵، ص ۳۹].

در بخش دیگری از این کتاب، راوی، باز هم در بیانی شعاری، به ابراز انزجار از مرفهان بی‌درد می‌پردازد: «این جیغ‌ها همیشه تا ابد مرا بیدار نگه خواهد داشت و مرا بر ضد آن که همیشه خرجش آماده است. آن که شکمش مثل زالو پر است و کاری نمی‌کند که همه خرجی داشته باشند، خواهد شوراند.» [۱۵، ص ۶۵].

از این ولایت: درون مایه همه داستان‌های این کتاب را نیز، مانند سایر آثار وی، درد و رنج فقرا تشکیل می‌دهد. از میان آن‌ها، داستان «سه خم خسروی» که در آن مردی دهاتی حاکمان دولتی را به بهانه یافتن سه خم خسروی از طلا به خانه‌اش می‌برد و در آنجا جسد از سرما کبود شده کودکش را به آن‌ها نشان می‌دهد، نمادی آشکار از اعتراض به حاکمان است و فریاد پیرمرد، که داستان با آن به پایان می‌رسد، فریاد نویسنده است در اعتراض به حاکمیت پول‌پرستی: «مگر برای طلا به خانه‌های ما بیاین، مگر برای خم خسروی.» [۱۴، ص ۱۸]. در داستان «تیشه» نیز، یک ملا مکتبی حق یک کارگر را می‌خورد. کارگر تیشه ملا را بیرون از خانه می‌برد و پنهان می‌کند، اما ملا، بی آنکه کارگر بفهمد، تیشه را برمی‌دارد و در نهایت به او مزد کمی می‌دهد و کارگر به این خیال که تیشه را برداشته به آن راضی می‌شود. تیشه آنجایی که کارگر مخفی کرده نیست و ملا، از پشت دیوار، به او که لای زباله‌ها دنبال تیشه می‌گردد می‌خندد. نیاز به گفتن نیست که این داستان را نیز می‌توان تحت تأثیر تقابل باورهای حزب با روحانیت دانست.

نتیجه‌گیری

اینکه ادبیات داستانی ایران در درخشان‌ترین دوران خود، یعنی سال‌های پس از کودتا تا انقلاب، و نیز برجسته‌ترین نویسندگان آن تحت تأثیر حزب توده بوده‌اند نکته مهمی است و تاکنون ادبیات ایران کمتر از این زاویه بررسی شده است. همچنین برخی از آثار بررسی شده در این مقاله، موضوع مهم‌ترین و تأثیرگذارترین فیلم‌های فارسی نیز بوده‌اند. یعنی بخش مهمی از آثار ادبی و هنری ایران تحت تأثیر آموزه‌های مارکسیستی و توده‌ای بوده است. شواهد نشان می‌دهد این رویه تا مدتی پس از انقلاب نیز ادامه داشته است. بازخوانی تاریخ ادبیات ایران، از این منظر، می‌تواند تفسیرهای روشن‌تری از این دوران مهم ادبیات به دست دهد. نکته دیگر بررسی تأثیر باورهای مارکسیستی در ادبیات و

جامعه ایران است، که خارج از موضوع بررسی این مقاله است، ولی توجه به آن، می‌تواند ریشه برخی مشکلات اساسی در ادبیات و جامعه را نشان دهد.

برخی موارد دیگر نیز می‌توانند در مطالعات بعدی مورد تدقیق بیشتر قرار گیرند، از جمله بررسی تأثیر فقر بر ادبیات این نویسندگان. از چهار نویسنده مورد بررسی، جز جلال آل احمد، مابقی در فقر روزگار گذرانده‌اند و این امر احتمالاً در گرایش آن‌ها به حزب توده و ادبیات متأثر از آن مؤثر بوده است. همچنین تأثیر اوضاع سیاسی نیز قابل بررسی است. موضوعاتی چون کودتای ۲۸ مرداد، اختناق رضاشاهی، و حتی سکوت نویسندگان در برابر قیام پانزده خرداد (آن‌گونه که در ابتدای کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران جلال آل احمد دیده می‌شود) و تأثیر آن‌ها بر تغییرات در ادبیات فارسی اچشمگیر است.

منابع

۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن. ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی.
۲. ----- (۱۳۸۷). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی. چاپ چهاردهم.
۳. آرون، ریمون (۱۳۸۶). مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام، تهران، علمی فرهنگی. چاپ هشتم.
۴. آل احمد، جلال (۱۳۸۹). مدیر مدرسه. تهران، روزگار.
۵. ----- (۱۳۶۴). نامه‌های جلال آل احمد. به کوشش علی دهباشی، تهران، پیک.
۶. ----- (۱۳۵۶). سرگذشت کندوها. تهران، جاویدان.
۷. بشیریه، حسین (۱۳۷۶). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، جلد اول: اندیشه‌های سیاسی مارکسیستی. تهران، نی.
۸. بهروز، مازیار (۱۳۸۰). شورشیان آرمانخواه. ترجمه مهدی پرتوی، تهران، ققنوس.
۹. بیضایی، نیلوفر (۱۳۹۰). «زندگی و آثار غلامحسین ساعدی». ماهنامه اینترنتی مارال. سال سوم، شماره ۲۵. صص ۶۲-۷۰.
۱۰. جمعی از پژوهشگران (۱۳۸۷). حزب توده، از شکل‌گیری تا فروپاشی. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۱۱. جوادی یگانه، محمدرضا؛ عزیزی، فاطمه (۱۳۸۸). «زمینه‌های فرهنگی و ادبی کشف حجاب در ایران؛ شعر مخالفان و موافقان». مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره دهم، شماره ۱، صص ۹۹-۱۳۷.
۱۲. جوادی، حسن (۲۰۱۱). «یادمانده‌های من از غلامحسین ساعدی». سایت خاطرات. [دیده شده در ۱۲ خرداد ۱۳۹۰] Khaterat.net ۲۷/۰۱/۲۰۱۱/
۱۳. درویشیان، علی اشرف (۱۳۷۰). سال‌های ابری. تهران، اسپرک. چاپ دوم.
۱۴. ----- (۱۳۵۶). از این ولایت. تهران، شبگیر.
۱۵. ----- (۱۳۵۴). آبشوران. تهران، شبگیر.

۱۶. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۸). نون نوشتن. تهران، چشمه.
۱۷. ----- (۱۳۸۴). جای خالی سلوچ. تهران، چشمه. چاپ دهم
۱۸. ----- (۱۳۷۰). کلیدر. تهران، فرهنگ معاصر.
۱۹. ریتزر، جرج (۱۳۸۹). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی. چاپ پانزدهم.
۲۰. زندی، محمدعلی (بی‌تا). «حزب توده». پایگاه اینترنتی پژوهشکده باقرالعلوم (ع). <http://www.pajoohe.com/fa/>
۳۳۶۶۰=index.php?Page=definition&UID
۲۱. زیباکلام، صادق (۱۳۸۲). سنت و مدرنیته: ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار. تهران، روزنه.
۲۲. زیبایی، علی (۱۳۷۷). تاریخ کمونیسم در ایران. تهران، نخستین.
۲۳. فرزانه، مصطفی (۱۳۷۲). آشنایی من با صادق هدایت. تهران، مرکز.
۲۴. فرهنگی، مهرداد (۱۳۸۹). بازنمایی روستا در ادبیات داستانی دهه ۴۰. پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
۲۵. فریاد، فریدون؛ چهلتن، امیرحسین (۱۳۸۰). ما نیز مردمی هستیم: گفتگو با محمود دولت‌آبادی. تهران، چشمه. چاپ سوم.
۲۶. فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.
۲۷. کریمی، عرفان (۱۳۸۸). «تاریخچه حزب توده از تأسیس تا فروپاشی»، روزنامه رسالت، شماره ۶۸۴۱، ۱۱ آبان.
۲۸. کولاکوفسکی، لشک (۱۳۸۵). جریان‌های اصلی مارکسیسم، جلد سوم. تهران، آگه.
۲۹. کیانوری، نورالدین (۱۳۷۱). خاطرات نورالدین کیانوری. تهران، اطلاعات.
۳۰. گلدمن، لوسین (۱۳۷۱). جامعه‌شناسی ادبیات: دفاع از جامعه‌شناسی رمان. ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران، هوش و ابتکار.
۳۱. گلشیری، هوشنگ (۱۳۷۸). باغ در باغ (مجموعه مقالات). تهران، نیلوفر.
۳۲. لوونتال، لئو (۱۳۸۶). رویکردهای انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات. ترجمه و گردآوری محمدرضا شادرو، تهران، نی.
۳۳. مارکس، کارل؛ انگلس، فریدریش؛ پلخانیف، گئورگی (۱۳۸۶). لودویگ فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی. ترجمه پرویز بابایی، تهران، چشمه.
۳۴. محمودیان، محمدرفع (۱۳۸۲). نظریه رمان و ویژگی‌های رمان فارسی. تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
۳۵. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۸۰). چپ در ایران. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.

تأثیر حزب توده در ادبیات داستانی ایران (۱۳۳۲-۱۳۵۷)

۳۶. مصباحی پور ایرانیان، جمشید (۱۳۵۸). واقعیت اجتماعی و جهان داستان. تهران، امیرکبیر.
۳۷. میرعابدینی، حسن (۱۳۸۰). صد سال داستان نویسی در ایران. تهران، چشمه.
۳۸. نگاهی، مرتضی (۱۳۸۴). «زندگی در کارت پستال». ایران امروز: ۲۷ دی.
۳۹. نوری، نورالدین (گردآورنده) (۱۳۸۵). نخستین کنگره نویسندگان ایران: برگزیده سخنرانی‌ها. تهران، اسطوره‌ها.

محمد رضا جواد یگانه دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران است و در حوزه‌های جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی ادبیات و شخصیت ایرانی فعالیت دارد. در جامعه‌شناسی ادبیات نیز تمرکز او بر رمان تاریخی، جامعه‌شناسی خواندن و نیز ادبیات انقلاب و جنگ است.